



یکی از مباحثی که باید در ماهنامه تحقیقی گوهر از این پس مورد توجه قرار گیرد مسائل جغرافیاییست که باید همدوش قضایای تاریخی پیش رود. و از محققان و جغرافی دانان خواستاریم که در این قسمت مارا یاری دهند.

## ناحیه تاریخی ورن (ورنه)

در اوستا اسامی شانزده سرزمین ذکر شده است. بطوریکه مرحوم حسن پیرنیا (مشیرالدوله) در تاریخ ایران باستان نوشته است<sup>۱</sup> برخی از محققان استنباط کرده اند که ترتیب ذکر آن سرزمین ها یا ولایات، خط سیر و انتشار آریانها را نشان میدهد. این شانزده سرزمین یا مملکت اوستائی از این قرار است:

- ۱- ایران واج = مملکت آریانها ۲- سوغده = سغد ۳- مورو = درو
- ۴- باخدی = باختر ۵- نیسایه = بعضی با محلی در دوفرسنگی سرخس و برخی با نیشابور تطبیق می کنند ۶- هری = هرات ۷- وای کرت = کابل ۸- اورو = طوس یا غزنه ۹- وهرگان = گرگان ۱۰- هرهواتی = رخج در جنوب افغانستان ۱۱- ای تومن = وادی هیلمند ۱۲- رگ = ری ۱۳- سخر یا حجر = شاهرود ۱۴- ورن = صفحه البرز یا خوار (گرمسار فعلی) و ورامین ۱۵- هیت هندو = پنجاب هند ۱۶- ولایاتی که در کنار رودخانه رنگاوسر، یعنی مدیر ندارد = معلوم نیست کجا بوده است.

در کتاب وندیداد در شمار شانزده ناحیت نیکوئی که اهورامزدا آفریده سرزمین چهاردهم ایرانشهر به نام (ورنه چهارگوش) مذکور افتاده است<sup>۲</sup> بدین عبارت: «ناحیت چهاردهم از بهترین جایها و سرزمینهایی که من، اهورامزدا آفریدم ورنه چهارگوشه بود، که در آنجا فریدون (ثرته تشونه) قاتل ضحاک (آزی دهاک) متولد شد. اهریمن قتال اتیان

\* آقای عبدالرفیع حقیقت (رفیع) از تاریخ نویسان محقق معاصر

به ضد کرده در آنجا حیض غیرطبیعی و استقرار مردمان اناریائی ( غیر آریائی ) را پدید کرد» ۳

در تفسیر معنای جغرافیائی (ورنه چهارگوش) ترجمان پهلوی و ندهداد، ورنه را پتسخوارگر یا دیلم دانسته است، و شارح کتاب اضافه کرده که: بعضی گویند که کرمان باشد. مؤلف بندهشن بزرگ، رأی نخستین را (ورنه = پتسخوارگر) پذیرفته، شاید چون فریدون ضحاک را در ورن (ورنه) به زنجیر افکند، آن را با دماوند تطبیق کرده است.<sup>۴</sup> برخی از دانشمندان ورن را (صفحه جنوبی البرزیا خوار) پنداشته اند که درحقیقت عمان ایالت پتسخوارگر است. (درمورد ناحیه پتسخوارگر در مقاله جداگانه‌ای بحث و نتیجه گیری خواهد شد).

**داعی الاسلام** در ترجمه و ندهداد اوستائی واژه ورن (ورنه) را به واژه گیلان برگردانده است<sup>۵</sup> و **آندره آس** خاورشناس آلمانی ریشه نام گیلان را از همین واژه (ورن) پنداشته است. ولی با توجه به تحقیقات انجام شده بی تردید این رأی نادرست بنظر می‌رسد. زیرا نخست اینکه به دلیل آواشناسی تاریخی که وه (Va) و وی (Vi) زبانهای باستانی ایران در فارسی دری به گ (go) و گو (gu) دگرگونه شده، نمیتوان این اشتقاق را تبیین کرد.<sup>۶</sup> دوم اینکه واژه گیلان که پهلوی آن گلان (gelan) میباشد، آشکارا از واژه گیل (نام قومی باستانی) و پسوند جاین آن ساخته شده است. گل یا گیل نام همان قومی است که جغرافیا نگاران باستانی باختری از جمله **استرابان** بارها از ایشان به گونه گله (gelae) یاد کرده و جایگاه ایشان را در همین گیلان کنونی معین کرده اند.

درباره صفت چهارگوشه نیز که و ندهداد برای سرزمین ورن (ورنه) ذکر کرده آراء گوناگون اظهار شده است. در متن زند و پازند و و ندهداد چنین توضیح داده اند که ورن (ورنه) از آن روی چهار گوش خوانده شده که: چهارراه در آن هست یا اینکه چهار دروازه دارد<sup>۷</sup> یا اینکه چهار شهر عمده (پایتخت) در آن هست.<sup>۸</sup> **دارمستور** دو نظر دیگر را نیز ذکر میکند: یکی اینکه صفت چهار گوشه از آن رواست که این ناحیه به شکل چهارضلعی است. دیگر اینکه از چهار قله این ناحیه آب به این سرزمین جاری است، و بالاخره اینکه چهار رود مهم در آن هست.

درباره ریشه واژه ورن (ورنه) **دهرمان** عقیده جالب توجهی اظهار داشته است<sup>۹</sup> که ترجمه آن بدین شرح است: (کهن ترین سندی که ما درباره حوالی کوهستان دماوند در دست داریم در کتاب و ندهداد است، که در عدد شانزده محلی که ذکر میکنند، ورن (ورنه) را هم نام میبرد.

«تنی چند از مؤلفان، ورن (ورنه) را با دهکده **ورك** (Varek) واقع در پای دماوند

تطبيق کرده‌اند. من این دهکده را نیافتم، ولی در عوض در آنجا ناحیتی بسیار باریک اما پر نعمت وجود دارد که قسمت علیایش حاوی دهکده رنه (Reineh) و قسمت سفالیش حاوی دهکده وهنه (Vahneh) میباشد.

بدین ترتیب آیا باید ترکیب **ونه - رنه** را ریشه کلمه **ورنه** دانست؟ من نمی‌توانم بطور قاطع پاسخی مثبت به این سؤال بدهم. اما بسیار مایل و حاضر به پذیرفتن درستی حدس مزبور می‌باشم.

دوستان در جای دیگر کتاب خود بالحنی قاطع تر اظهار عقیده کرده و می‌گویند: «توصیف هائی که از منطقه: **وهنه - رهنه** کردیم، نشان می‌دهد که این منطقه دارای چه ارزش سیاسی بزرگی میباشد.

» این منطقه مهمترین نقطه دره‌های البرز است. این ملاحظات به اضافه موقعیت منطقه مزبور در پای دماوند، مرا به این اندیشه می‌اندازد که (ورنه) چهاردهمین سرزمین وندیداد را باید در آنجا قرار داد.»

با در نظر گرفتن مطالب یادشده جای هیچگونه تردید باقی نمی‌ماند که ایالت (استان) تاریخی و باستانی **ورن** (ورنه) صفحه جنوبی البرز و شامل خوار (گرمسار فعلی) و راهین، سمنان، دامغان، فیروزکوه، قریه و درووار، سنگسر، شهمیرزاد، افتر (هفدر)، لاسگرد، ده نمک، آهوان، فریم (پریم) توشه، پرور، ویمه، شلتیه و نقاط کوهستانی مازندران (طبرستان) بوده و بعدها با جزئی تغییر بنام ایالت (استان) پدشخوار گر (پتسخوار گر) نامیده شده است که در مقاله‌ای دیگر پیرامون آن بحث خواهد شد.<sup>۱۰</sup>

همچنین با توجه به اینکه اصولاً هر ایالت یا ولایت را بنام کرسی نشین (پایتخت) یا آبادی و شهر بزرگ آن می‌نامیده‌اند. ارتباط لغوی **ورن** (ورنه) با ورامین نیز قابل تطبیق و تحقیق تاریخی است، و گمان می‌رود مرکز یا پایتخت این ایالت ابتدا در **ورن** (ورنه) واقع بوده و بعد بطوریکه خواهد آمد به **خوار** (**خوآرن**) منتقل شده باشد.

### خوار (خوآرن)

بظلمیوس، خوار را بصورت (خوارا) و ایزویدور خاراکسی (خواره نه) ثبت کرده است. قریه عمده این بلوک خوار است، که در این زمان به اسم ترکی قشلاق (یعنی محل سکونت زمستانی) معروف میباشد. سیاحان از برج‌های دیده بانی صحرا اسم برده اند که تا دوره اخیر برای محافظت از تاخت و تازهای تراکمه دایر بود. از تعریفات این رسته معلوم میشود که در قرن دهم از این قبیل برجها در آنجا وجود داشته و از روی شواهد و مدارک تاریخی برجهای دیده‌بانی مذکور پاسگاه و دیدگاه سرحد بین ایالت‌های (پارت و ماد)

در دوران باستان و ایالت‌های جبال و کومش (قومش) در دوره های بعد از اسلام بوده است .

تازیان شهر خوار را غربی ترین شهر سرحدی قومس (کومش) سر راه خراسان و مهمترین شهر خاوری ری را بصورت **الخوار** ضبط کرده اند . **ابن حوقل** در قرن چهارم گوید : (خوار شهری نیکو و کوچک است، قریب يك چهارم میل وسعت دارد. محلی است آباد، آب آن از ناحیه دنباوند (کوه دماوند) جاری است، و سردترین نواحی قومس (کومش) و مشتمل بر چند قریه و روستا است . **قزوینی** گوید: (غله و پنبه در او نیک باشد و گندم و شلتوک<sup>۱۱</sup> آن معروف است) این شهر را **خواری** مینامند تا با خوار فارس اشتباه نشود. در حدود العالم که در قرن چهارم هجری نوشته شده آمده است : (خوار شهر کیست از ری آبادان) در شاهنامه فردوسی نیز از خوار نام برده شده است :

### **بیاورد لشکر سوی خوار ری بیاراست جنگ و بیفشرد پی**

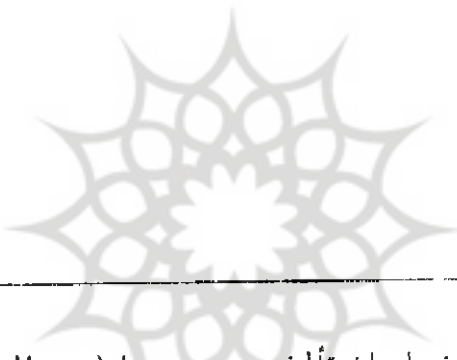
**حمدالله مستوفی** گوید: خوار را به فارسی محله باغ نیز مینامند و در نزهة القلوب چنین آورده است : «خوار، از اقلیم چهارم، طولش از جزایر خالدات (فزی) و عرض از خط استوا (له ك) شهری كوچك است . غله و پنبه درونیکو باشد»<sup>۱۲</sup>

**یاقوت حموی** خوار را چنین توصیف می کند : (شهر بزرگی است از اعمال ری در سر راه خراسان و میان ری و سمنان واقع شده و محل آمد و شد قوافل است. این شهر قریب به بیست فرسخ از ری دور است و فعلاً بیشتر نقاط آن خراب می باشد).

**مسعود کیهان در جغرافیای سیاسی** درباره خوار چنین آورده است<sup>۱۳</sup> «**خوار** نام ناحیتی است از شمال محدود به فیروزکوه و دماوند و از مشرق به سمنان و از جنوب به کویر و از مغرب به ورامین و در شمال آن بنه کوه واقع شده که مغرب منتهی به قره آقاج یا سیاه کوه است . بعضی از قسمتهای این کوه از جانب مغرب تا کویر پیش میرود، مانند کوه نمک در جنوب شرقی **ایوان کی** و کوه گچ در جنوب غربی آن . رود هائی که آن را مشروب می کنند عبارتند از: حبله رود که از فیروز کوه سرچشمه می گیرد و شیب آن موسوم به نمرود و دلی چای می باشد. و از قریه عمارت می گذرد و به شعب زیاد تقسیم میشود که یکی از آنها قشلاق را مشروب میکند . دیگر رود ایوان کی است که سرچشمه آن زرین کوه مشرق دماوند است و از **آینه ورزان** و مشرق سیاه کوه گذشته به ایوان کی میرسد و به طوف جنوب شرقی منحرف شده و از سردره به ارتفاع ۸۵۵ متر میگردد. جلگه خوار حاصل خیز است و از رسوبات دو رود فوق تشکیل یافته که از جنوب به بساطلاقیهای منتهی میشود . در شمال غربی آن سیاه کوه واقع شده که محل نشو و نماي سن است. و غالباً این حشره از این کوه برمیخیزد و به زراعت ورامین و خوار و نقاطی که در امتداد

آنها واقع است خسارت وارد می آورد .

خوار وایوان کی دارای ۷ قریه و پانزده هزار جمعیت اند و مرکز آن قریه قشلاق است . قراء معروف آن **آرادان** ، **ریکان** ، **ایوان کی** می باشد که در شمال و شمال غربی سر دره خوار است . حبله رود در موقع ورود به جلگه خوار در محلی موسوم به سرآب به سه شعبه تقسیم میشود : یکی موسوم به لات فردان که از جنوب آرادان می گذرد و دومی موسوم به لات سفید که از جنوب یاطری (یاتری) عبور میکند و سوم موسوم به لات کردوان که از مشرق ریکان میگذرد و قسمت عمده آب آن بمصرف زراعت میرسد . محصولات مهم خوار غلات و صیفی ، بخصوص خربوزه است) لازم به تذکر است که آرادان یکی از شهرهای مهم و با اهمیت دوره اشکانیان بوده است و ساختمان آن را به اردوان یکی از پادشاهان اشکانی نسبت میدهند . ۱۴ قلعه تاریخی اردوان با ابهت خاص خود مؤید این گفته است .



- ۱ - تاریخ ایران باستان تألیف حسن پیرنیا (مشیرالدوله) جلد اول صفحه ۱۵۶
- ۲ - فقره ۱۷ از فرگرد ۱ وندیداد پهلوی (ترجمه آنکلساریا) و فقره ۱۸ از فرگرد ۱ وندیداد اوستائی (ترجمه داعی اسلام)
- ۳ - ترجمه التقاطی از ترجمه انگلیسی مطالعات فرنگی
- ۴ - مأخوذ از دارمستتر: زند اوستا ، وندیداد صفحه ۱۴
- ۵ - وندیداد ترجمه فقره ۱۷ از فرگرد نخست
- ۶ - برهان قاطع به تصحیح مرحوم دکتر محمد معین زیر نوشته واژه گیلان
- ۷ - آنکلساریا : وندیداد پهلوی فقره ۱۷ از فرگرد ۱
- ۸ - استناد رأی اخیر به کتاب وندیداد از دارمستتر است (وندیداد صفحه ۱۴)
- ۹ - مأموریت علمی در ایران جلد چهارم صفحه ۱۳۳
- ۱۰ - تاریخ سمنان تألیف رفیع چاپ دوم صفحه ۳۱۸
- ۱۱ - در حال حاضر در این سرزمین از برنج کاری خبری نیست.
- ۱۲ - نزهة القلوب حمدالله مستوفی به کوشش محمد دبیرسیاقی صفحه ۲۰۱
- ۱۳ - جغرافیای سیاسی کیهان صفحه ۳۵۶-۳۵۵
- ۱۴ - تاریخ سمنان تألیف : رفیعی دوم صفحه ۷۸